



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

چند نکته درباره‌ی «جبهه‌ی چپ ترکیه»

یحیی مرادی



مرداد ۱۳۹۹

مجموعه نوشته‌هایی که تحت عنوان گفت‌وگو با «جبهه‌ی چپ ترک» منتشر شده است، گزارش‌هایی است درباره‌ی پنج حزب کمونیست ترکیه که در روژاوا/شمال سوریه فعال‌اند. هدف از انتشار این گزارش‌ها، تلاش برای برداشتن گامی به سوی آشنایی با جنبش چپ ترکیه بوده است. شاید برای رفع برخی سوءتفاهمات احتمالی توضیح چند نکته در حاشیه‌ی این گفت‌وگوها مفید باشد.

آنچه در روژاوا از آن با نام «جبهه‌ی چپ ترک» یاد می‌شود، عمدتاً اشاره به دو موضوع است. نخست مجموعه‌ی شش حزب چپ ترکیه‌ای و فعال در روژاوا؛ دوم تابور انترناسیونالیستی آزادی یا (IFB). باید توجه داشت که این واحد نظامی که به‌عنوان یکی از تابورهای ی.پ.گ در روژاوا فعال است، به‌منابه پروژه‌ی مشترک تمامی احزاب چپ ترک حاضر در منطقه تلقی می‌شود؛ پروژه‌ای که در بازه‌های زمانی متفاوتی با جدایی و پیوستن برخی احزاب عمل کرده است. در حقیقت، در ادبیات سیاسی پ.ک.ک، **چپ ترک** بیشتر ارجاع به غیر کردبودن این احزاب و حضور و دامنه‌ی فعالیت آنان در مناطق غیر کردنشین ترکیه است. لذا زمانی که واحد نظامی متشکلی برای تمرین اتحاد و عمل با یکدیگر، در روژاوا تأسیس شد، تابور یادشده به نام چپ ترک شناخته شد.

به این ترتیب مشخص است که این چند حزب حاضر در شمال سوریه، به تنهایی تمامیت جنبش چپ ترکیه را نمی‌سازند و بنابراین گزارش‌های منتشرشده به هیچ‌وجه نمایان‌گر تمامیت جنبش چپ ترکیه در تاریخ معاصر نیست. به‌عبارت دقیق‌تر، این گزارش‌ها، تنها باب آشنایی با بخشی از چپ سازمان‌یافته و معتقد به مبارزه مسلحانه در ترکیه هستند که از قضا به طُرق مختلف به سرمنشأهایی مشترک با تاریخ عمومی جنبش معاصر چپ ترکیه می‌رسند. جنبشی که کمابیش وجه غالب آن برآمده از التزام به مبارزه‌ی مسلحانه و متأثر از قرائتی لنینیستی/استالینیستی از مارکسیسم بوده است. ناگفته پیداست که می‌توان تصور کرد جنبش معاصر چپ ترکیه از طیف گسترده‌تری از نظرات مارکسیستی تشکیل شده و ضرورتاً هر جریان یا سازمان چپ‌گرا در ترکیه، معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه و نوع متداول لنینیستی آن نیست.

به نظر می‌رسد آشنایی و شناخت عمومی جنبش چپ ایران از تاریخ یا اندیشه‌ی جنبش چپ ترکیه چندان گسترده نیست. دست‌کم آثار یا موضوعاتی مرتبط با تاریخ معاصر چپ ترکیه در ایران بنا به دلایل متفاوتی از جمله پنجه‌ی سنگین سانسور، فضای گسترش و رشد نیافته‌اند. بنابراین، میانگین شناخت ما از جنبش چپ ترکیه بسیار بالا نیست. در ترکیه اما تاکنون آثار متفاوتی در مورد جنبش چپ ایران و خصوصاً تاریخ آن تالیف یا ترجمه شده است؛ هرچند، انتشار این آثار ضرورتاً به بازخوانی یا دامن‌زدن به مباحث متعددی نشده است. هرچه هست، به طور میانگین شناخت جنبش چپ ترکیه از تاریخ چپ ایران بیشتر از شناخت چپ ایران از تاریخ ترکیه است. با در نظر

گرفتن مجاورت و در هم تنیدگی بسیاری ویژگی‌های اجتماعی و تاریخی این دو جامعه، احتمالاً به آگاهی بیشتری از یکدیگر نیاز داریم.

دور از انتظار نیست که بتوان با مرور سیر حوادث و فراز و فرود این بخش (چپ لنینیست ترکیه) از تمامیت جنبش چپ ترکیه به شباهت‌هایی با تاریخ جنبش چپ ایران دست یافت. به‌عنوان نمونه، آن‌چنان که پیش از این دیده شد، به نظر می‌رسد که شباهت‌های نظری و پراتیک ماهر چایان با مارکسیست‌های ایرانی هم‌عصرش از قبیل پویان و احمدزاده، بیش از تفاوت‌های آنان با یکدیگر است. دست‌کم در این مورد خاص (چایان و پویان)، هر دو نظریه‌پرداز، به تئوری موتور کوچک و موتور بزرگ باور دارند، هر دو سازمان‌دهندگان و رهبران نظامی و در میدان هستند و نهایتاً هر دو در درگیری مسلحانه جان می‌بازند. بسا تعمیمی ناسنجیده نباشد که تصور کنیم جریان غالب چپ ترکیه (که معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه است) و جریان غالب چپ ایران پیش از قیام بهمن (که معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه و جنگ چریکی شهری است) به طور میانگین، چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ پراتیک به یک خانواده‌ی سیاسی متعلق‌اند و حتی کمابیش هم‌گون و هم‌شکل‌اند.

هدف این یادداشت کوتاه تبارشناسی تاریخی جنبش‌های چپ ترکیه و ایران نیست، اما تنها در محدوده‌ی طرح یک سؤال، علاقمند به مشخص‌تر ساختن یک پرسش نه‌چندان کم‌اهمیت است: چرا و به چه دلایلی پس از حدود نیم قرن، هنوز مبارزه‌ی مسلحانه در میان چپ ترکیه جذابیت دارد و همچنان به عضوگیری و تعهد سیاسی برخی از پاک‌ترین و شجاع‌ترین زنان و مردان ترکیه منجر می‌شود؟ چه عواملی به نفع بقا (و نه به حاشیه‌رفتن) ایده‌ی مبارزه‌ی مسلحانه منتهی شده‌اند؟

شاید گام نخست برای روشن‌تر ساختن این پرسش، یادآوری وضعیت جنبش چپ ایران باشد. تا پیش از قیام بهمن، عمده‌ی نیروهای چپ ایران که در کسوت تشکیلات و سازمان مبارزه می‌کردند، به طور استراتژیک یا تاکتیکی معتقد به نبرد مسلحانه بودند. باید از استثنائاتی در صحنه‌ی عمومی چپ ایران در این مورد صرف‌نظر کرد. وقوع انقلاب و برآمدن ارتجاع به شکافی در بدنه‌ی جنبش چپ ایران انجامید که مهمترین تغییر نظر مستقیماً با به کارگیری اسلحه مرتبط بود. جناح راست که دست بالا را گرفت، دیگر به نبرد مسلحانه معتقد نبود، هرچند هنوز بخش چشمگیری مدافع نبرد مسلحانه هستند. به نظر می‌رسد که پایان حماسه‌ی تاریخی چپ تشکیلاتی و سازمان‌یافته که در داخل ایران از پایگاه و نیرو برخوردار بود، مقارن می‌شود با قتل عام ۶۷. رژیم ایران با این قتل عام، نه تنها بحث درباره‌ی مبارزه‌ی مسلحانه را از حیز انتفاع ساقط کرد، بلکه اصولاً به تشکیلات و سازمان به‌عریان‌ترین شکل فیزیکی ممکن ضربه زد.

اما آیا همین نکته نمی‌تواند پرسش این نوشتار را اندکی روشن‌تر سازد؟ آیا در تاریخ هر دو جنبش، چه ایران و چه ترکیه، ارتباطی ماهوی میان نبرد مسلحانه و شکل معینی از تشکیلات وجود ندارد؟ آیا معنای بنیادین «تشکیلات» در ادبیات سیاسی زمان مورد بحث، در «لزوم مبارزه‌ی منسجم برای نبرد مسلحانه» صورت‌بندی نمی‌شود؟ به نظر می‌رسد که از اساس در ذهنیت عمومی مبارزان سیاسی ایرانی و ترک روند پیروزی از دو حلقه‌ی اساسی تشکیل شده که هر یک بر دیگری استوار و با دیگری هم‌پیمان است: **تشکیلات و نبرد مسلحانه**؛ و نتیجه این‌که: تشکیلاتی که قائل به نبرد مسلحانه نیست، در خدمت پیروزی نیست و مبارزه‌ی مسلحانه‌ای که متشکل و سازمان‌یافته (در معنای لنینیستی کلمه) نباشد در راه پیش‌رو، فاقد ارزش است.

در جنبش چپ ترکیه، دست‌کم از اواخر دهه‌ی ۶۰ میلادی و اوایل دهه‌ی ۷۰، گفتمان مبارزه‌ی مسلحانه بر دیگر اشکال مبارزاتی برتری می‌یابد و نهایتاً غالب می‌شود. از این منظر، برای «مبارزه‌ی انقلابی» تنها یک معنا را می‌توان استنباط کرد، مبارزه‌ای متشکل در راه نبرد مسلحانه به در هم تنیدگی سازمان و نبرد مسلحانه، به این معنا عمق می‌بخشد و هر بار در هر عملیاتی حقانیت آن بنا به ایدئولوژی‌ای که تثبیت شده است، مشروعیت بیشتری پیدا می‌کند؛ حتی اگر تنها دستاورد، رسیدن به نقطه‌ی «مبارزه‌ی مسلحانه هم وسیله هم هدف» باشد. همان‌گونه که در مصاحبه‌ی نخست از این مجموعه دیده شد، در دهه‌ی ۷۰ میلادی عملاً آرشیوی از مدارک و اسناد و اعلامیه‌های سازمانی که پس از ماهر چایان برجای ماند، وجود ندارد، زیرا آن جریان سیاسی به نقطه‌ای رسیده است که انجام عملیات به خودی خود، مهمتر از وعده‌ای است که تئوری موتور کوچک و بزرگ ارائه داده است، وعده‌ای مبتنی بر به حرکت درآوردن توده‌ها، وعده‌ای که از نبرد مسلحانه به‌مثابه تنها تبلیغ یاد می‌کند.

در مورد جامعه‌ی ترکیه دو نکته را باید به خاطر سپرد. نکته‌ی نخست، منحصر به شرایط ویژه‌ی تاریخی ترکیه‌ی معاصر، رویداد دو کودتای خونین است. این دو کودتا به فاصله‌ی ده سال از یکدیگر بی‌اغراق ضربه‌ای سهمگین بر پیکر تمامیت جنبش چپ ترکیه بوده‌اند. جنبشی که از فردای کودتا خود را باز یافت، از رمق افتاده بود. احتمالاً در ذهن بسیاری این پرسش می‌چرخید که حتی با وجود مبارزه‌ی مسلحانه، سرکوب هولناک کودتا اجتناب‌ناپذیر بوده است، آیا نبرد مسلحانه راه درمان این جامعه است؟ این همان پرسشی است که موجی از انشعابات را در سال‌های پس از کودتا با خود به‌همراه آورده است. در جامعه‌ای که نبرد مسلحانه با تمام قوا در جریان بود، باز هم دژخیمان ارتشی کودتا کرده‌اند، چرا نباید به اصل نبرد مسلحانه تردید کرد؟!

نکته‌ی دیگری که در جریان انشعابات و کم‌رنگ شدن ایده‌ی نبرد مسلحانه نقش بازی می‌کند، تنها منحصر به جامعه‌ی ترکیه نیست، اما در جامعه‌ی کودتازده‌ی ترکیه نقشی منحصر به فرد بازی می‌کند و آن چیزی نیست جز

سقوط گوش خراش جوامع نوع شوروی. رزمندگانی که معتقد به نبرد مسلحانه برای استقرار جامعه‌ای از نوع شوروی بودند (هرچند در این مورد، بدیل‌های سوسیالیستی گروه‌های مارکسیست ترکیه با یکدیگر متمایز است) در دخمه‌های کودتاگران زیر شکنجه‌اند و خبر سقوط را می‌شنوند! بخشی از انشعابات اواخر دهه‌ی ۸۰ و آغاز دهه‌ی ۹۰ بی‌ارتباط با سقوط بلوک شرق نیست.

باید در نظر داشت که سقوط جوامع نوع شوروی با گشوده‌شدن جامعه‌ی مدنی ترکیه و عقب‌نشینی تدریجی کودتاگران از قدرت سیاسی هم‌زمان شد. این هم‌زمانی به خودی خود می‌تواند بخشی از تردیدهای اساسی به کارایی مبارزه‌ی مسلحانه را توضیح دهد. مبارزان سیاسی در جامعه‌ی پس از کودتا از یک سو با اصلاحات و گشوده شدن تدریجی فضای سیاسی مواجه‌اند، از سوی دیگر نعره‌های گوش خراش پایان تاریخ از هر کوی و برزن شنیده می‌شود. بخش قابل توجهی از مبارزان و چریک‌های سابق با سقوط بلوک شرق و گشوده‌شدن فضای سیاسی اصلاح طلب شدند و از مفهوم تشکیلات (که مترادف با سازمان مسلح لنینی به منظور ایجاد نبرد مسلحانه بود) دست کشیدند و سر از پارلمان و اندیشکده‌های گوناگون درآوردند. به عبارت دیگر در تاریخ ترکیه برای دست کم دو دهه، معنای مبارزه‌ی انقلابی به **تشکیلات لنینیستی مسلح** گره خورد و با گشوده‌شدن فضای سیاسی و عقب‌نشینی کودتا از جامعه‌ی مدنی، هم‌زمان با سقوط جوامع نوع شوروی اندکی رقیق شد. اما از بین نرفت. چرا مبارزه‌ی مسلحانه یا دست کم میل به ایجاد تشکیلات لنینیستی مسلح پس از پایان کودتا و سقوط بلوک شرق از بین نرفت و به طریقی به حیات خود ادامه داد؟

پس از قدرت‌گیری ارتجاع و آغاز یورش‌های رژیم نوپای ایران علیه جنبش چپ، کردستان به آخرین سنگر مبارزه بدل شد. در واقع، کردستان که منطقه‌ای آزادشده و خارج از حوزه‌ی قدرت جمهوری اسلامی بود، محلی بود برای ادامه‌ی حیات باقی‌مانده‌ی جنبش چپ ایران. بررسی روند انقلاب ایران و رابطه‌ی جنبش چپ ایران با نیروهای انقلابی کرد، خارج از توان این نوشتار است، اما تنها می‌توان بار دیگر به شباهتی میان تطور جنبش چپ ایران و جنبش چپ ترکیه دست یافت. کردستان و نیروهای انقلابی کرد به نوعی نقشی تاریخی در حفظ هرچند محدود بازماندگان سرکوب ایفا کردند. در ایران به شکل عملی، در ترکیه به شکلی تئوریک.

در حقیقت سال‌های آغازین دهه‌ی ۹۰ میلادی، نه تنها سال‌های شکست جهانی چپ و گشوده شدن نسبی فضای سیاسی در ترکیه است، بلکه مقارن است با سال‌های رشد و موفقیت و اثرگذاری مهمترین جنبش انقلابی در کردستان ترکیه، یعنی پ.ک.ک. این که پ.ک.ک چه مسیری را طی کرد یا چه نقشی در تمامیت چپ ترکیه داشت،

موضوع این نوشتار نیست، اما می‌توان بار دیگر پرسش خود را بازپرسیم: آیا موفقیت پ.ک.ک در امر نبرد مسلحانه، تشکیلات لنینیستی، بار دیگر به منبع الهام و ایمان به مبارزه‌ی مسلحانه منجر نشده است؟

تمامی احزاب کمونیست ترکیه (در این مصاحبه‌ها) که معتقد به نبرد مسلحانه هستند، در اواخر دهه‌ی ۸۰ و اوایل دهه‌ی ۹۰ با موقعیت‌هایی بسیار شکننده، لغزان و خطرناک مواجه بودند. آن‌ها، فارغ از سرکوب سیاسی، خطر انشعاب و از دست‌دادن پایگاه، با بزرگترین مشکل تاریخی خود یعنی سقوط شوروی مواجه بودند. احتمالاً از نگاه امروز نمی‌توان به درکی از رنج و ترومای ماحصل از این سقوط دست یافت، اما می‌توان حدس زد که حتی اگر جوامع نوع شوروی، بدیل غایی برخی از این احزاب نبودند، دست‌کم حضور شوروی برای آنها تجلی عینی شکلی از سوسیالیسم یا پیروزی بود. در چنین شرایطی، جنبشی در کردستان پا گرفت و در حال نبرد و عقب‌راندن ارتش ترکیه از خاک کردستان بود؛ این جنبش، هم به‌نوعی در غایت سوسیالیستی این احزاب شریک بود، هم یک سازمان مسلح لنینیستی. آن چنان که در برخی از این مصاحبه‌ها دیده شد: ما به نبرد مسلحانه فکر کردیم، پ.ک.ک آن را اجرا کرد!

اهمیت پ.ک.ک فارغ از تمامی نقدهای به جا و وارده بر آن در جامعه‌ی ترکیه غیرقابل چشم‌پوشی است. پ.ک.ک به محک و معیار مبارزه بدل شده است. در واقع سنجه‌ی مبارزاتی جنبش چپ ترک، پ.ک.ک است. لذا بسیاری از این احزاب یا مبارزان این جنبش، علت ناکامی را در نادیده‌گرفتن مسیری که پ.ک.ک طی کرده است یافتند. پس تلاش کردند عملاً تا حد امکان از الگوی مبارزاتی پ.ک.ک در شیوه‌ی مبارزه‌ی خود پیروی کنند. مثلاً اگر پ.ک.ک به مبارزه‌ی مسلحانه به‌عنوان تاکتیک و مبارزه‌ی سیاسی به‌عنوان استراتژی باور دارد، آنان نیز تلاش می‌کنند حزبی قانونی تأسیس کنند و در کنار بازوی مسلح زیرزمینی خود به شکل قانونی نیز فعالیت کنند. اگر پ.ک.ک در کوه قرارگاه دارد، آنان نیز به کوه می‌روند.

نبرد مسلحانه‌ای که پ.ک.ک با رژیم ترکیه دنبال کرد، بسیار خونین بود اما برای بخشی از چپ ترک، بسیار الهام‌بخش بود. پاسخ به این پرسش که چرا ایده‌ی مبارزه‌ی مسلحانه همچنان در میان چپ ترکیه از جذابیت برخوردار است، بر عهده‌ی پژوهش‌گران و تحلیل‌گرانی است که خواهان آشناساختن ما با جنبش چپ ترکیه و تاریخ آن‌اند.

بی‌گمان سلاح نقد برآ و تیز و بی‌مسامحه است. اما شاید در به کار بستن سلاح نقد، در مواردی باید اندکی احتیاط به خرج داد. می‌توان اندیشه و ذهنیت و برداشت نسبتاً سنتی جبهه‌ی چپ ترک از مارکسیسم را به نقد کشید، اما باید به یاد داشت که سزای آنان که با سینه‌های شهامت، پنجه در پنجه‌ی دشمن انداختند و ایستاده بر خاک

غلطیدند، تحقیر و سرزنش نیست. ما خانواده‌ای هستیم به وسعت جهان و به خاک افتادن هر یک از ما، دردی است طاقت‌فرسا و غمی است بی‌پایان.

به پاس احترام برای خاطره‌ی تمامی از دست‌رفتگانم، مجموعه‌ی این گزارش‌ها را به یادِ چهار دوست جان‌باخته، چهار روح زیبا پیش‌کش می‌کنم: باهوز، آی‌نور، چرن، اورهان.